

در دفاع از تاریخ و زبان آذربایجان (1) / فرهاد جعفر اوغلو

چند هفته ای از انتشار مصاحبه جناب دکتر سید جواد طباطبایی در ماهنامه «مهرنامه» (شماره 29- تیر 1392) می گذرد. در طی این مدت عکس‌العملهای مختلفی از سوی آذربایجانی‌ها نسبت به این مصاحبه به عمل آمده و تحلیل‌هایی از این مصاحبه در ابعاد گوناگون از جمله جامعه‌شناختی، روانشناختی، حقوقی و... به عمل آمده است. از جمله مهمترین آنها می‌توان به مقاله ارزشمند جناب پروفسور علیرضا اصغرزاده تحت عنوان «دانش - قدرت - خشونت: اندر حکایت پان‌فارس‌ها و پان‌ترک‌ها» اشاره کرد که به زیبایی و استادانه تحلیلهای علمی از تفکرات راسیستی دکتر سید جواد طباطبایی و وضعیتی که دکتر طباطبایی و امثال وی به آن دچار هستند، به دست داده اند. هر چند حق مطلب توسط استاد به نحو احسن در این مقاله ادا شده و قلم به دست گرفتن بعد از این مقاله استاد خطا محسوب می‌شود. ولی نگارنده از منظر دیگری (از بعد تاریخی) به این مصاحبه پرداخته که اتفاقاً جناب پروفسور اصغرزاده آگاهانه و از روی عمد وارد آن حوزه نشده اند و دیگران هم بدان اشاره ای نکرده اند. در واقع هدف این نوشته دفاع از میراث غنی زبان ترکی آذربایجانی، هویت آذربایجانی و تاریخ راستین آذربایجان و به چالش کشیدن ادعاهای غیر علمی و راسیستی دکتر طباطبایی با استناد به حقایق تاریخی می‌باشد. با این توضیح که این نوشته، مقاله ای آکادمیک نبوده و نگارنده با در نظر گرفتن بضاعت علمی خویش و با یاد آوری برخی مسایل زبان و تاریخ آذربایجان به نحوی در صدد پاسخگویی به ادعاهای غیر علمی شخص مذکور بر آمده است. در بخش اول نوشته اشاراتی کلی به وضعیت زبان آذربایجان در دوران باستان و قرون بعد از اسلام به عمل آمده و برخی مسایل مرتبط با زبان آذربایجان مورد بررسی قرار گرفته است. در بخش دوم هم نگارنده نگاهی گذرا به برخی اقدامات و اصلاحات حکومت ملی در آذربایجان جنوبی داشته است.

نزدیک به یک قرن است که بحث زبان آذربایجان در قالب دو دیدگاه مخالف یعنی ترکی‌پنداری این زبان و آذری‌پنداری در محافل سیاسی و علمی جریان داشته و هر یک طرفدارانی برای خود پیدا کرده اند. تا پیش از تالیف رساله کم حجم «آذری یا زبان باستان آذربایجان» توسط سید احمد کسروی تبریزی و مصادره لفظ «آذری» به نفع پان‌ایرانیسم و راسیسم فارس، این لفظ برای نامیدن زبان ترکی رایج در آذربایجان به کار می‌رفت. زبانی که امروزه ترکی آذربایجانی نامیده می‌شود. نمونه‌هایی از این نوع استعمال در اینجا آمده است:

روایت احمد بن ابی‌یعقوب معروف به یعقوبی از مورخان و جغرافیدانان مسلمان در البلدان: «و أهل مدن آذربيجان و كورها أخلاط من العجم الأذرية و الجاودانية القدم أصحاب مدينة البذ التي كان فيها بابك ثم نزلتها العرب لما افتتحت» [1]. ترجمه: و اهالی شهرها و کوره‌های آذربایجان مردمی بهم آمیخته‌اند از عجمهای کهن آذریه و جاودانیه، اهالی شهر بَد که بابک در آن بود و سپس چون فتح شد عرب در آن منزل گزیدند.

روایت یاقوت حموی، جغرافیدان شهیر اسلامی در معجم البلدان: «... و أهلها صباح الوجوه حمرها، رفاق البشرة و لهم لغة يقال لها: الأذرية، لا يفهمها غيره» [2] ترجمه: ... و مردمش (آذربایجان) خوشگل و سرخ و سفید و نازک پوست هستند. زبانی دارند به آن آذری گویند که کسی جز خودشان آن را نفهمد.

گفتگوی خطیب تبریزی و ابوالعلاء در کتاب بغیه الطلب فی تاریخ حلب که در آن شخص خطیب با همشهری خود به زبان «آذربیحیه» گفتگو می‌کند و در جواب ابوالعلاء که از چیستی از این زبان سوال می‌کند، خطیب آن را زبان مردم آذربایجان می‌نامد: «... و ذکر أبو العلاء بن سليمان، و حکى تلميذه أبو زكريا التبريزي أنه كان قاعدا في مسجده بمعرة النعمان بين يديه يقرأ عليه شيئا من تصانيفه، قال: و كنت قد أتممت عنده سنتين و لم أر أحدا من بلدي، فدخل مغافصة المسجد بعض جيراننا للصلاة فرأيتَه و عرفته و تغيرت من الفرح، فقال لي أبو العلاء: ما أصابك، فحكيت له أني رأيت جارا لي بعد أن لم ألق أحدا من بلدي منذ سنين، فقال لي: قم و كلمه، فقلت: حتى أتمم السبق، فقال: قم أنا أنتظرك، فقلت و كلمته بالأذربيجية شيئا كثيرا، الی أن سألت عن كل ما أردت، فلما عدت و قعدت بين يديه قال لي: أي لسان هذا؟ قلت: هذا لسان أهل آذربيجان، فقال: ما عرفت اللسان و لا فهمته غير أني حفظت ما قلتاه، ثم أعاد لفظنا بلفظ ما قلنا، فجعل جاري يتعجب غاية العجب، و يقول: كيف حفظ شيئا لم يفهمه» [3]

این زبان در منابع با عناوین دیگری از جمله آذیه ، آذریه ، آذی ، آسی ، آزی و آذری نیز بکار رفته است [4] اطلاق زبان آذری به ترکی رایج در آذربایجان به حدی بدیهی بوده که مولفان «نامه دانشوران» در عهد ناصرالدین شاه قاجار «آذری» را معادل ترکی دانسته اند.

اما با تالیف و انتشار رساله «آذری یا زبان باستان آذربایجان» ، کسروی گویا اختراع جدیدی کرده باشد ، نویسندگان و دانشمندان اعصار گذشته را متهم به بی سوادی کرده و این نظریه را مطرح کرد که گویا زبان آذری که در بالا به چند مورد از استعمال آن در آثار جغرافیدانان و مورخان اشاره گردید ، زبانی غیر از زبان ترکی و شبیه به زبان فارسی و در واقع مانند زبان گیلکی ، لری و ... و یکی از گویشهای (به قول خودش نیم زبان) زبان فارسی بوده است. و گذشتگان به خطا آن را ترکی دانسته اند. از دید کسروی زبان آذری پیش از دوران سلجوقیان زبان غالب و در واقع زبان توده های مردم بوده ، اما با فزونی تعداد ترکان در آذربایجان از اهمیت آن کاسته شده ، طوری که از دوران صفویه به بعد جای خود را به زبان ترکی می دهد. تکیه اصلی کسروی و پیروانش در این نظریه اشعاری منسوب به شیخ صفی الدین اردبیلی ، روایاتی کوتاه از زبان مورخان و جغرافیدانان اسلامی درباره زبان آذری و نهایتاً نمونه های محاوره از گویش تاتی امروزی در آذربایجان است. [5] این در حالی است که اشعار منسوب به شیخ صفی به گفته علامه علی اکبر دهخدا و پروفیسور حسین محمدزاده صدیق دوبیتی هایی است که شیخ به گویش گیلکی سروده است. همچنین بسیاری از ادعاهای دیگر کسروی که پروفیسور ح.م صدیق با استادی تمام به نقد و ابطال آنها پرداخته اند. [6] استاد محمد زاده صدیق در بی پایه و اساس بودن این ادعاها چه زیبا گفته اند : «مدافعان این نظریه تاکنون نتوانسته اند دستور زبان و یا تاریخ ادبیاتی برای این زبان فرضی بنگارند و یا حتی کتابی و یا شاعری وابسته به آن کشف کنند و فقط ابیاتی چند از تالشی ، تاتی ، گیلکی و کردی و گویش های دیگر ایرانی رایج در آذربایجان را به این زبان فرضی منسوب ساخته اند» [7]

حال باید با نگاهی تاریخی به زبان و تبار آذربایجان مشخص نمود که زبان ترکی در دوران باستان و بعد از اسلام چه جایگاهی در آذربایجان داشته است. اگرچه پیش از تالیف اثر گرانسنگ «ایران تورک لری نین اسکی تاریخی» توسط مرحوم پروفیسور محمد تقی زهتابی تحقیقات و تالیفات جسته و گریخته ای در پیرامون قدمت حضور عناصر ترک نژاد و زبان ترکی در آذربایجان انجام گرفته بود اما برای اولین بار بود که اثر تاریخی علمی و جامعی بر محور ترک بودن زبان و تبار آذربایجان و پیوند میان ترکان باستان (سومر ، ایلام و...) و مردم آذربایجان به این سیاق به رشته تحریر در آمد. پروفیسور زهتابی با بکار گیری نظریات و یافته های جدید مورخان و زبانشناسان و نیز مطالعات عمیق زبانشناسی خود بر روی زبان های ترکی باستان برای اولین بار در اثری ساختار شکنانه دیدگاههای تاریخ نگاری راسیستی آریا محوری را زیر سوال برد. پیش از وی فریتز هومل ، سومر شناس آلمانی توانسته بود خویشاوندی زبان سومری با زبانهای ترکی را از طریق 350 واژه سومری که تماماً با کلمات زبانهای ترکی مطابق داشتند ، اثبات کرده و حتی این نظریه را پیش کشید که سومری ها گروهی از ترکان بودند که حدود 5 هزار قبل از میلاد از ترکستان به آسیای غربی مهاجرت کرده اند. [8] ای.م. دیکونوف دانشمند روسی هم مسأله قرابت بین زبان ایلامی با زبان سومری و در نتیجه خویشاوندی زبان ایلامی با زبان های ترکی مطرح کرد.

به زودی زبان شناسان و مورخان با گروهی از زبانها مواجه شدند که از یک طرف با زبان سومری و از طرف دیگر با زبان های ترکی خویشاوندی داشته اند از جمله زبان های قوتتی ، لولوبی ، هوری ، اورارتویی ، ماننایی ، پارتی ، مادی و... مورخان و زبان شناسان آذربایجانی از جمله ب. یوسفوف ، ت. حاجیف ، م.ت. زهتابی و ... هم به مطالعه و مطابق این زبانها با زبان ترکی آذربایجانی پرداختند. علاوه بر اینها اشخاصی همچون صلاحی دیگر ، وورشیل کوگاسیان ، گ. آ. ملیکشویلی ، اصلانوف ، مار عباس کاتینا ، زکریا رهتور و... نیز در آثار خویش به نمونه هایی از حضور و سکونت ترکان در آذربایجان دوره باستان اشاره کردند. با کمی اغماض شاید بتوان گفت بیشترین و عمیق ترین مطالعات را در این حوزه مرحوم پروفیسور زهتابی انجام داده است. طوری که مطالعات وی بر پژوهش در باب زبانهای باستانی ترکی در آذربایجان از جمله ماننایی ، مادی ، پارتی و ... سایه انداخته و اساس کار محققان و مورخان بعدی قرار می گیرد [9]

در دوران بعد از ورود اسلام به آذربایجان حضور گروه‌های نژادی ترک در آذربایجان و وجود زبان ترکی وضوح بیشتری در منابع پیدا می‌کند از جمله: گفتگوی عبید معروف به ابن هشام با معاویه بن ابوسفیان: «عبید: آذربایجان از سرزمینهای ترک است و ترکان در آن گرد آمده‌اند...» و «معاویه گفت: ترک و آذربایجان کدام است، عبید گفت: یا امیرالمومنین این دو سرزمین آنان است» [10]

روایت محمد بن جریر طبری در تاریخ الرسل و الملوک یا تاریخ طبری: «به پندار هشام بن کلبی رانش بن قیس بن صیفی بن سباء بن یشجب بن یعرب بن قحطان پس از یعرب بن قحطان بن غامر بن شالخ و برادرانش پادشاهی یمن داشت و پادشاهی وی به روزگار منوچهر بود و نامش حارث بود و رانش از آن رو لقب یافت که با قومی بجنگید و غنیمت گرفت و به یمن آورد و او را رانش گفتند و هم او به غزای هند رفت و کشتار کرد و اسیر و غنیمت گرفت و سوی یمن بازگشت و از آنجا به کوهستان طی، سپس انبار و سپس موصل حمله برد و سالار سپاه وی یکی از یارانش به نام شمر بن عطاف بود و در آذربایجان به ترکان که آن سرزمین را به دست داشتند حمله برد و بسیار کس بکشت و اسیر گرفت و ماجراهای خویش در دو سنگ بنوشت که در دیار آذربایجان معروف است...» [11]

اشاره عجایب نامه (عجایب المخلوقات) در مورد بحر چیچست (دریاچه اورمیه): «آبی عظیم در ولایت ترک» [12] و بسیاری نمونه‌های دیگر که در این جا مجال اشاره به آنها نیست.

یکی از اسناد قطعی و موثق از ترک بودن زبان و نژاد آذربایجان کتاب «دده قورقود» می‌باشد که در عین حال یکی از شاهکارهای ادبی آذربایجان و جهان نیز به حساب می‌آید. همان اثری که جناب دکتر طباطبایی با تمسخر دده گورگوراش می‌نامد. کتاب دده قورقود که متشکل از یک مقدمه و 12 داستان حماسی است، که موضوع آن شرح حال دلاوران اوغوز در آذربایجان و آناتولی شرقی می‌باشد که در مقابل دست اندازیهای همسایگان به قلمرو اینان و در راه حراست از وطن، ناموس، عقیده و آرمانهای پاک و والای انسانی دایما در حال مبارزه بودند. اکثریت قریب به اتفاق زبان‌شناسان و دانشمندانی که بر روی این کتاب پژوهشهایی انجام داده‌اند از جمله و.و. بارتولد، و. ژیرمونسکی، آ. کونونو، م. ف. کوپرولو، اورهان شایق گوگیای، محرم ارگین، ح. آراسلی، آ. دمیرچی زاده، آ. سلطانی، م. طهماسب، متفق القول اند که این کتاب در آذربایجان خلق شده و از لحاظ زبانی هم جزو آثار زبان ترکی آذربایجانی می‌باشد. در مورد تاریخ کتابت این اثر بین دانشمندان اتفاق نظر وجود ندارد. تاریخ نگارش این اثر در صفحه پایانی کتاب (نسخه درسدن) 444 ه.ق ثبت شده است. بنابر این حداقل تاریخی که برای کتابت آن می‌توان در نظر گرفت، نیمه قرن 5 ه.ق است. هر چند بعضی محققان با توجه به زبان اثر، مضمون و بعضی ویژگیهای آن به خصوص جملات آغازین آن (رسول علیه السلامین زمانینا یاقین بایات بویندان قورقوت آتا دئرلر بیر ار قویدی ...) قدمت کتابت آن را تا صدر اسلام و حتی تا سده‌های نخست میلادی می‌رسانند. [13]

حال باید از کسروی و پیروانش مخصوصا از جناب دکتر طباطبایی که ادعا می‌کند که «آذربایجانی‌ها ترک نیستند، بلکه ایرانیاتی هستند که به یکی از شاخه‌های زبانی مشتق از ترکی سخن می‌گویند؛ مهاجرانی ترکی یا ترکمانی که به تدریج در مناطق روستایی آذربایجان ساکن شده بودند به تدریج با ساکنان اصلی در هم آمیخته و در آن مستحیل شده‌اند. حتی امروزه رگه‌های ظاهر ترکی را در ساکنان برخی روستاها می‌توان دید، اما در شهرهای بزرگ چنین نیست...» ، پرسید با فرض صحت ادعای شما، از آنجا که اولین مهاجرت ترکان اوغوز به آذربایجان بر اساس تاریخنگاری آریا محوری در 424 ه.ق اتفاق افتاده و تاریخ کتابت کتاب دده قورقود هم 444 ه.ق می‌باشد، چطور امکان دارد ترکان 20 سال بعد از مهاجرت توانسته باشند زبان آذربایجان را (که گویا از شاخه زبان فارسی بوده) به کل (هم زبان محاوره و هم زبان ادبی) تغییر داده، زبان آذری مورد ادعای شما را از بین ببرند و زبان جدیدی بر اساس گویش خود بوجود آورند و تازه در این زبان کتابی هم بنویسند؟! کدام عقل سالمی این استدلالات کودکانه و سراپا تناقض را می‌تواند در خود جای دهد؟! با کدام منطقی می‌توان این ادعای غیر علمی شما را باور کرد؟! مگر تشکیل زبان یک ملت به این راحتی و با این سرعت است که در عرض 20 سال یک زبان جدید بوجود آید؟! پس در این صورت بستر تاریخی، فرهنگی، اجتماعی کجا می‌رود؟! مگر زبان فارسی ای مورد پرستش شما که با واسطه آن «ایرانی فرهنگی» تان را در خیالات خویش از شبه قاره هند تا آناتولی و از ماورالنهر تا

دروازه های قفقاز گسترانیده اید ، در عرض 30 سال در دربار سلطان محمد غزنوی یا امیر نوح سامانی متولد گردیده و یا یک شبه از درگاه اهورامزدا بر حضرت فردوسی نازل گشته است ، غافل از اینکه از نظر دانشمندان زبان شناس تکوین زبان ادبی و علمی یک ملت دست کم ده قرن زمان می طلبد و محصول بستر تاریخی و شرایط فرهنگی ، علمی ، اجتماعی مناسب و فعل و انفعالات فرهنگی و اجتماعی گوناگون از جمله مهاجرت ها و جا به جاییها و آمیختگیهای قومی و زبانی ... می باشد. همچنین جا دارد این سوال هم پرسیده شود که آیا زبان و ادبیاتی به این غنا و عظمت شایستگی آموزش در مدارس و دانشگاهها و بکار گیر گیری در مطبوعات و ادارات را ندارد؟! در حالیکه حتی بدون در نظر گرفتن پشتوانه تاریخی این زبان حق آموزش و تحصیل در تمامی مقاطع به زبان مادری و حقوق دیگر بر اساس مفاد اعلامیه جهانی حقوق زبانی (1996 - بارسلون) از متکلمان این زبان سلب نمی شود.

جناب دکتر طباطبایی که با بی حیایی ادعا داری : « اجبار به ترکی خواندن محروم کردن فرد از سرمایه عظیم فرهنگی است که زبان فارسی تولید کرده یا به این زبان منتقل شده است ... اما ما داریم اینگونه تبلیغ می کنیم که آن يك زبانی را که مجانی یاد می گیریم و البته دریچه ای به دنیای از فکر و فرهنگ است فراموش کنیم و به اجبار آذری بیاموزانیم و به «دده گور گوت» خویش، که گویا حماسه ملی ترکان است، برگردیم ... » [علی رغم احترامی که نگارنده به فرهنگ و زبان ملت فارس و بقیه ملت های جهان قایل است] از کدام سرمایه فرهنگی حرف می زنی؟! از مدحیات منوچهری و انوری اش در توصیف محمود و ایازش و کنیزکانش یا از تعصبات ارتجاعی و ما قبل تاریخی فردوسی اشکه تفاوت بین زن (با عرض پوزش از خانمها) و سگ قایل نیست ، از هزلیات حضرت سعدی اش یا از بچه بازی های فخر الدین عراقی اش؟! یا از اوستای جعلی اش که سکس نامه ی بیش از شاه همایونی ساسانی با خواهر و مادر خویش نیست و یا از کتیبه های داریوش در بیستون و ... که شرح جنایات وی از قبیل : مثله کردن و زجر کش کردن شورشیان است و یا از آیین نامگ ها ، تاج نامگ ها ، خدای نامگ های جعلی اش که چیزی جز بیان چگونگی تشخیص زنان زیبا با اندامهای مورد نظر برای حرم ساسانی ، طرز پخت مرغی که با شاهدانه پرورانیده شده و سایر تشریفات و یا جز مجازات نه مرگ نیست؟! یا اینکه از فلسفه ، علم حقوق ، کیمیا و علوم نداشته اش؟! برآستی کدام سرمایه فرهنگی؟! از کی بخور و بخواب ، تن پروری ، به اسارت گرفت دیگر ملت ها اسمش شده تولید فرهنگ و تمدن. آیا به اینها می توان گفت تولید فکر ، اندیشه ، فرهنگ و تمدن؟! مطمئنا اگر روزگاری تاریخ فرهنگ و تمدن ملیت های غیر فارس بی حب و بغض نوشته شود ، آن موقع ابعاد فاجعه مشخص خواهد شد و بر همگان عیان خواهد شد که چطور از این سرمایه فرهنگی (بخوانید مصادره فرهنگی ملل غیر فارس) در چننه راسیستها چیزی جز موارد بالا باقی نخواهد ماند. اگر بالفرض این زبان دستاورد فرهنگی ای هم داشته است ، سرمایه فرهنگی صاحبان آن یعنی ملت فارس محسوب می شود و برای حفظ و پاسداری آن فارس زبان عزیز شایسته تر و ارجح تر از ما غیر فارس زبانان ترک ، کرد ، بلوچ ، عرب و ترکمن هستند. بیچاره ملت های غیر فارس هم باید کار بکنند تا مناطق فارس نشین آباد و ساکنانش سیر بشوند و تازه باید وظیفه خطیر حفاظت از فرهنگ آریایی را بر دوش بکشند!

جناب دکتر ! مگر در آذربایجان شمالی که زبان فارسی محلی از اعراب ندارد و مدتهاست که به تاریخ پیوسته و بالعکس زبان ترکی زبان رسمی و زبان مطبوعات و رادیو تلویزیون بوده ، آموزش به این زبان در مدارس و دانشگاهها اجباری است ، بر اساس پیش بینی شما به کدام عواقب فرهنگی آن دچار شده و کدام سرمایه فرهنگی را از دست داده است؟! اتفاقا در آن مقطع تاریخی در آذربایجان یک جنبش علمی بوجود آمد که مدتها بود آذربایجان از زبان فارسی بریده بود و بر ارجحیت و اولویت زبان ترکی بر دیگر زبانها از جمله فارسی و عربی تاکید می شد. در نتیجه نوابغی همچون جلیل محمد قلّی زاده ها ، عزیز حاجی بیگوفها ، محمد امین رسول زاده ها ، حسن بیگ زردابی ها ، عبد الرحیم حق وئردیف ها و دیگران پا به عرصه گذاشتند و روح مدرنتییه را در کالبد جامعه آذربایجان دمیدند.

ادبیات ترکی آذربایجانی مانند ادبیات سایر ملل جهان به دو شاخه اصلی : ادبیات شفاهی / مردمی یا فولکلوریک و ادبیات کلاسیک بخش پذیر است. به گواه علمای تاریخ ادبیات آذربایجان کتاب دده قورقود محصول دوره انتقال از مرحله شفاهی به مرحله ادبی و کتبی این زبان محسوب می شود. ادبیات شفاهی آذربایجان یکی از غنی ترین نمونه های ادبیات فولکلور

جهان می باشد. بایاتی ها ، آتالار سوزو ، خالق ماهنی لاری ، لایلا ها ، تایماجا ها ، گولمجه ها ، نازلاما ها ، داستانهای حماسی و عاشقانه و ... قطراتی از اقیانوس بی کران فولکلور آذربایجان هستند. در کنار ادبیات فولکلوریک ، باید از ادبیات کلاسیک آذربایجان هم سخن گفت. ادبیات کلاسیک آذربایجان به زبان ترکی آذربایجانی در طی قرون اسلامی توسط صدها شاعر و نویسنده آذربایجانی شکل گرفته است. شاعران و نویسندگان بزرگی از جمله نظامی ، قاضی ضریر ، نسیمی ، هندو شاه نجوانی ، مولوی ، عبدالقادر مراغه ای ، سلطان ولد ، شاه ختایی ، جهانشاه حقیقی ، کشوری ، حبیبی ، خلیلی ، غریبی ، فضولی ، هیدجی ، عتیقی زنجانی ، ابهری ، قاسم بیگ ذاکر ، رفیع قزوینی ، مقدس اردبیلی ، رکن الدین مسیحی ، قوسی تبریزی ، واقف ، ودادی ، سید عظیم شیروانی ، نباتی ، خورشید بانو ناتوان ، صابر ، آخوندزاده ، فریدون بیگ کوچرلی ، حسن بیگ زردابی ، جلیل محمد قلی زاده ، عبدالرحیم حقوئردیف ، جعفر جبارلی ، معجز شبستری ، صراف تبریزی ، مشفق ، صمد وورغون ، واحد ، محمد بی ریا ، سهند ، شهریار ، گنجعلی صباحی ، حبیب ساهر ، محمد تقی زهتابی ، محمد علی فرزانه ، حمید نطقی ، مدینه گولگون ، جواد هیئت ، حسین صدیق و صدها شاعر و نویسنده دیگر ستارگان درخشان سپهر این ادبیات هستند که هر یک آثار بزرگی در نظم و نثر به زبان ترکی آذربایجانی خلق نموده اند. که تنها معرفی اجمالی آنها دهها جلد کتاب قطور را می طلبد. [14]

حال باید از جناب دکتر طباطبایی مانقورت اعظم که بی شرمانه ادعا کرده که «مگر در زبان آذری چه منابع اساسی فرهنگ بشری وجود دارد که اینها میخوانند مدرسه آذری درست کنند! کل منابع ادبی موجود آذری را می توان در دو ترم برای پان ترکیزت ها تدریس کرد.» این سوال را پرسید : مگر آثار این بزرگان جزو فرهنگ بشری محسوب نمی شوند ؟ اصولاً تعریف شما از فرهنگ بشری چیست و چه آثاری جزو آثار فرهنگ بشری محسوب می شوند ؟ آیا به نظر شما تمامی این آثار را می توان در دو ترم تدریس کرد ؟ الحق که استاد دانشگاهی که فلسفه ماکیاولی و هگل تدریس می کند و علل زوال اندیشه سیاسی در کشوری را بررسی می کند که تنها آشنایی اش با گنجینه زبان و ادبیات 37 درصد از ساکنان آن ، از منظومه ی حیدربابای شهریار فراتر نمی رود، باید هم از این ادعاها بکند. تازه آشنایی با این ادبیات لزوماً برای شما صلاحیتی برای اظهار نظر و طرح تئوری جدید در زمینه مسایل آذربایجان ایجاد نمی کند. مگر این زبان و ادبیات صاحب ندارد ؟! ادیب و زبانشناس ندارد ؟! که شما مرحمت فرموده و می خواهید خلا علمی در این زمینه را می پر کنید ؟!

جناب دکتر طباطبایی شما همان بهتر که ماکیاولی یا هگلتنان را تدریس بفرمایید و از استبداد جناب نظام الملک ، «اندیشه سیاسی» بافته و یا از سنت ارتجاعی ایرانشهری برای «ایران فرهنگی» عزیزتان «فلسفه سیاسی» بتراشید. و وقتی هم جایی کم آوردید نهایتاً همه کاسه – کوسه ها را سر ترک های بی فرهنگ (!؟) و ملکشاه و آلب ارسلان بیچاره می شکنید که گویا «ایران فرهنگی» نازنین تان را به «خراب آباد فرهنگی» مبدل ساخته و از هر چه «اندیشه سیاسی آریایی» تهی ساختند. گویا در مملکتی که علم و دانش آن چنان به متاع بی ارزشی تنزل نموده که هر کس و ناکس اش مورخ ، جامعه شناس ، زبان شناس ، فیلسوف ، روشنفکر ، استاد دانشگاه ، حلال مشکلات ، تئورسین ، علت شناس انحطاط و زوال و توسعه نیافتگی و کارشناس تشریف دارند ، چنین ادعاها و اظهار نظرهایی جای هیچ تعجبی ندارد. کوتاه سخن این که جناب دکتر ! لطف نموده به قدر دانشتان افاضه فضل بفرمایید و مرتبط با تخصصتان تئوری های جدید صدور فرموده و این یک رقم آخر یعنی کار آذربایجان را به اهلس بسپارید و نهایتاً نه « عرض خود برده و کم زحمت دیگران روا دارید. »

زبان ترکی در دوران بعد از اسلام تنها زبان شاعران و نویسندگان آذربایجان نبوده است ، بلکه ایشان آثار خویش را به سه زبان ترکی آذربایجانی ، عربی و فارسی می نوشته اند و آن هم به ساختار فرهنگی تمدن اسلامی بر می گشت. هر یک از این زبانها در تمدن اسلامی جایگاه و کارکرد مخصوصی داشت. زبان عربی به عنوان زبان شریعت ، در عین حال زبان رسمی تمدن اسلامی بود ، زبان ترکی به عنوان زبان ارتش و دربار (از دوران غرنویان به بعد) ، زبان دری به عنوان زبان ادبیات و به طور مشخص تر به عنوان زبان شعر مورد توجه بود. در کنار این وضعیت ، هر یک از این زبانها آثار علمی و ادبی مخصوص خویش را داشته و متکلمان این زبانها هر یک به زبان خویشان تکلم می کرده اند. ضرب المثل «ترکی هنر است ، فارسی شکر است ، لسان ؛ لسان عرب است» یادگار این دوران می باشد.

اما سوالی که در اینجا مطرح است این است که چرا و به چه علت زبان فارسی به آن درجه از اهمیت رسید(!؟) که حتی سلاطین تورک همچون سلطان محمود غزنوی به آن توجه کرده و بعضی شعرای آذربایجان آثاری به این زبان خلق نمودند؟

یا به قول جناب دکتر طباطبایی «... چند صد سال ترکان بر ایران فرمان رانده‌اند چرا نتوانسته‌اند اجبار کنند که زبان فرهنگی همه ایرانیان ترکی باشد. زبان فارسی را ترکان به هندوستان برده‌اند. مگر سلطان محمود نمی‌توانست بخشنامه صادر کند که به جای چهارصد شاعر زرین‌کمر فارسی زبان، پانصد شاعر زرین‌کمر ترک زبان برای دربار استخدام کنند...» نخبگان راسیسم فارس به این سوال چنین پاسخ می‌دهند که گویا زبان فارسی از قدیم الایام زبان فرهیختگان، زبان دانشمندان، وزرا و دیوانسالاران و... و در کل زبان انسانهای برگزیده، برتر و نخبه بوده و زبان ترکی زبان سلاطین خونریز، وحشیان مغول، غارتگران ترک (!؟) و در کل زبان انسانهای بی‌فرهنگ بوده است. این مساله در تاریخ نگاری راسیستی آریا محوری به صورت تقابل ترک و تاجیک نمود پیدا می‌کند.

اما گذشته از این افسانه پردازیها اگر قدری واقع بینانه‌تر به مساله بنگریم، این وضعیت می‌تواند دلایل فرهنگی، تاریخی و زبان شناختی مشخصی داشته باشد. اول اینکه سلاطین ترک یعنی غزنویان، سلجوقیان و خارزمشاهیان از بومیان ممالک محروسه نبوده بلکه خاستگاه آنها خارج از فلات یعنی ترکستان بوده است. اگر چه اینان مسلمان و حامی اسلام بودند ولی در سرزمین ممالک محروسه بیگانه محسوب می‌شدند و از طرف دیگر چون در فرهنگ ترکان روحیه تسامح و تساهل در مورد دین، زبان و... غلبه داشته است، بنابراین، این سلاطین تحت تاثیر آزاد اندیشی و تسامح موجود در فرهنگ ترک هیچ تعصبی نسبت به دین و زبان و فرهنگ خویش نمی‌ورزیدند و در نتیجه اینان با فرهنگ ملل مغلوب اعم از عرب، فارس، بلوچ، کرد و... با احترام و تسامح برخورد می‌کردند و در صدد تحمیل عقاید، زبان، مذهب و فرهنگ خویشان بر این ملتها نبوده‌اند. روحیه آزاد اندیشی ترکها علاوه بر زبان، مذهب، آداب و رسوم در زمینه مسائل اجتماعی و سیاسی از جمله حقوق والای زنان و ساختار نظام سیاسی و... هم وجود داشته است.

از دیگر سو ساختار فرهنگی، سیاسی و مذهبی که سلاطین ترک در آن حکومت می‌کردند، ساخته و پرداخته دولتهای محلی همچون سامانیان بود که به زبان دری به عنوان زبان دربار خویش و زبان شعرا اهمیت قائل بودند. یعنی این زبان پیشتر توسط سامانیان مورد حمایت قرار گرفته بود و سلاطین ترک که جا پای این حکام گذارده بودند، تغییر چندانی در سنت فرهنگی مخصوصا در مساله زبان به وجود نیاوردند. به عبارت دیگر غزنویان که خود دست پرورده سامانیان بودند خود را وارثان این سنت فرهنگی می‌دانستند. بنابر این دور از انتظار نبود که زبان دری به عنوان طفیلی دربار سلاطین ترک در بین ادبیات ملل مشرق زمین ظاهر بشود. بنابر این اگر سلطان ترک به حمایت از فرهنگ اقوام قلمرو خویش پرداخته‌اند، نباید آن را از روی تنگ نظری به حساب بی‌فرهنگی ترکها و یا سطح نازل فرهنگ آنها گذاشت. البته راسیستهای فارس چنین طرز فکر مریض و ارتجاعی دارند. این مساله به هیچ وجه مبین این مساله هم نیست که حکومتگران ترک از فرهنگ و زبان خویش حمایت نمی‌کرده‌اند. در صورت صحت این ادعا هیچ اثری نمی‌بایست به زبان ترکی در قلمرو سلاطین ترک نوشته بشود. در حالیکه تاریخ عکس این قضیه را نشان می‌دهد.

علت دیگر مساله به تفاوت های زبان شناختی دو زبان فارسی و ترکی برمی‌گردد که امیر علیشیر نوایی وزیر فرهنگ دوست سلطان حسین بایقرا (تیموری) عالمانه و با مهارت خاص به آن پرداخته است. نوایی در جواب این سوال که چرا بعضی فرهیختگان ترک به فارسی شعر گفته و کمتر به زبان خویش شعر سروده‌اند، گفته که این شاعران از بس توانایی سخن سرایی به زبان ترکی را نداشتند (شعر گفتن به زبان ترکی که زبانی قانونمند و اصیل می‌باشد به مراتب سخت‌تر از سخن سرایی به فارسی است)، از روی راحت طلبی بعضی آثار خویشان را به زبان فارسی آفریده‌اند. وی در سراسر کتاب نمونه های زیادی از دستور زبان عربی را می‌آورد که در زبان فارسی از آنها خبری نبوده ولی معادل آنها را در ترکی آورده است. امیر در کتابش می‌نویسد: «زبان تورکی در بیان و ادای معانی نسبت به فارسی وسیع‌تر و تواناتر است، زیرا که تا از طرف صاحب وقوفی باز گفته نشود معنی آن واضح نخواهد بود» [15]. بنابر این اهمیت یافتن زبان دری به عنوان زبان شعر و ادبیات در دوران غزنویان و سلاجقه و بعد از آن برخلاف عقیده راسیست‌ها، نه تنها تحت تاثیر برتری زبان فارسی (که هیچ برتری هم به زبان ترکی ندارد) نسبت به دیگر زبانها از جمله عربی و ترکی نبوده، بلکه برعکس زبان فارسی، به هیچ وجه نه در گنجینه لغات، نه در صرف، نحو و... توان رقابت با این زبانها را نداشته و ندارد.

جنبه دیگر این تفاوتها در این بود که در زبان ترکی بدلیل وجود قوانین هم‌آهنگی و توالی اصوات و... شعر گفتن با وزن عروضی چندان کار آسانی نبوده است. تا جایی که حتی خود شاعران ترک نیز گاهی به این راحتی از عهده آن بر نمی‌آمده‌اند. حال چه رسد به این که غیر ترکان یعنی فارسها و عربها به این زبان شعر بسازند. از این رهگذر شاعران و نویسندگان ترک آثار خویش را معمولا به سه زبان ترکی، عربی و فارسی خلق کرده‌اند در حالیکه دیگر شاعران و نویسندگان اغلب به یک زبان و یا دو زبان اکتفا کرده‌اند. این مساله از طرفی قدرت شاعران ترک و از طرف دیگر تسامح آنها را می‌رساند که می‌توانسته‌اند به هر سه زبان آثار خویش را خلق کنند که حتی گاهی گوی سبقت را از صاحبان این زبان‌ها ربوده‌اند.

نمونه های آن خاقانی، نظامی، صائب تبریزی، شهریار و... است. از طرف دیگر این مساله را طبیعی قلمداد کرد که آثار خلق شده این شاعران که به تک تک این زبانها بوده است به لحاظ حجمی نسبت به آثار کسانی که به دو یا یک زبان شعر می سروده و کتاب می نوشتند، محدود باشد. بنابر این حتی برتری کمی اشعار فارسی نسبت به اشعار ترکی دلیل برتری زبان فارسی نسبت به این زبان محسوب نمی شود. بلکه زبان دری در آذربایجان فقط در سطوح رسمی و دولتی و نیز در حوزه شعر و ادبیات مورد حمایت قرار می گرفت و زبان غالب مردم آذربایجان ترکی بوده و فولکلور و ادبیات ترکی آذربایجان کم از ادبیات فارسی ندارد.

بعد از دوران سلاجقه با ورود فاتحان مغول به سرزمینهای اسلامی و انقراض خلافت عباسی بدست این قوم زبان عربی رونق گذشته خویش را به عنوان زبان رسمی دنیای اسلام از دست داد و در مقابل، زبان های ترکی و فارسی اهمیتی بیش از پیش یافتند. در دوران مغولان علاوه بر سه زبان سابق - عربی، تورکی و فارسی - زبان مغولی نیز به صورت موقتی در کنار این زبانها اهمیت یافت. این پروسه تا برآمدن حکومت صفویان ادامه یافت صفویان از ترکان بومی آذربایجان بوده و نسل اندر نسل توجه خاصی به زبان مادری خویش یعنی ترکی آذربایجانی داشتند. در دوران شاه اسماعیل اول زبان تورکی و فارسی به زبانهای رسمی امپراتوری صفوی تبدیل شدند. اگر چه حدود یک قرن بعد با انتقال پایتخت از تبریز و قزوین به اصفهان توسط شاه عباس اول زبان ترکی یکباره از اهمیت نیافتاد و تا مدتها اهمیت خود را حفظ نمود. تا جایی که در دوران مشروطه زبان ترکی تا آن حد اهمیت داشت که اولین بار مدارس با این زبان نه زبان فارسی افتتاح گردیده و روزنامه و مطبوعات به این زبان انتشار یافت. اما با قدرت گیری راسیسم فارس جلوی پیشرفت این زبان گرفته شد و در نتیجه 90 سال اعمال سیاستهای راسیستی این زبان دچار رکود شد. [16]

در اینجا نگارنده ناگزیر از یاد آوری یک نکته می باشد. متأسفانه چند سالی است که جریانی افراطی و فرصت طلب در بین آذربایجانیها با استفاده از وضعیت بوجود آمده در طی 90 سال اخیر که ناشی از تقویت نظریه کسروی در محافل ایرانی بوده، «زبان آذری» را به تابویی در حرکت ملی آذربایجان تبدیل کرده که گویا کسانی که این لفظ را به کار می برند خان، پیرو کسروی، پان ایرانیست، استالینیست و... هستند و به جای آن تاکید می کنند که مطلقاً باید از لفظ «زبان ترکی» استفاده نمود.

جریان مذکور از زبانی دفاع می کند که نامش بی هیچ قید و شرطی باید «ترکی» باشد، از ملتی صحبت به میان می آورد که نامش خلق ترک ایران است، حتی از نظر تنویرین های این جریان (!؟) طرز نوشتن واژه آذربایجان باید تغییر یابد، چرا که «آذربایجان» فارسی است و باید به صورت ترکی آن (!؟) یعنی به صورت «آزه ربایجان» نوشته شود. هر که برخلاف این وحی منزل ها بنویسد و بگوید پان ایرانیست و استالینیست و... تلقی می شود. گویا نیاکان ما هم که در طول این 14 قرن آذربایجان را «آزه ربایجان» نمی نوشته اند استالینیست و پان ایرانیست بوده اند. یعنی قبل از تولد استالین و نیز پیش از ظهور پان ایرانیسم پدران ما استالینیست و پان ایرانیست تشریف داشته اند؟!!

این جریان از لحاظ زبانی در صدد ایجاد زبانی معیار (!؟) برای ترکهای ایران است که نیمی از آن را ترکی آناتولی تشکیل می دهد و نیمی اش هم [به عنوان چاشنی این زبان معیار] ترکی آذربایجانی می باشد. طوری که یک آذربایجانی که آشنایی چندانی با ترکی آناتولی نداشته باشد، بدون دیکشنری ترکی آناتولی نمی تواند زبان خود را (!؟) بخواند یا بنویسد و حتی متوجه بشود. حال باید از گردانندگان این جریان پرسید که مگر آذربایجان خود زبان ملی ندارد، آیا ملت آذربایجان در طی این 90 سال که این همه فشار و ضربات فرهنگی را متحمل شده منتظر ظهور فلانی منجی بوده که برایش از اسمانها زبان جدید بیاورد و در واقع زبان جدید بتراشد؟! اگر چه در طی 90 سال گذشته که آذربایجان در ساختار راسیستی ضربات سنگین فرهنگی متحمل شده و دچار رکود زبانی شده ولی باز در طی این 90 سال همواره انسانهای فرهیخته ای بوده اند که باعث دوام و قوام این زبان شده اند. از سید جعفر پیشه وری، محمد بی ریا، علی شیبستری، س. جاوید و دیگران گرفته تا نسلی که در ایام جوانی خویش حکومت ملی آذربایجان را درک نموده همه و همه، تا سالها بعد از حکومت ملی و در ایام اختناق و خفقان پهلوی از زبان ملی آذربایجان در مقابل گزندها و آفات روزگار پاسداری و حراست نموده اند. آیا زبانی که شاعران و نویسندگانی همچون محمد علی فرزانه، سهند، گنجعلی صباحی، علی توده، غلامحسن بیگدلی، یحیی شیدا، محمد تقی زهتابی، حکیمه بلوری حبیب ساهر، هاشم ترلان، گولگون، بالاش آذر اوغلو، تیمور پیر هاشمی، میر هدایت حصاری، عزیز محسنی، جواد هیئت، حمید نطقی، کریم مشروطه چی، بهزاد بهزادی و... به پویایی و ترقی آن یاری رسانده و به دست نسلهای کنونی سپرده اند، غیر از زبان ملی آذربایجان است؟! آیا بر نسل کنونی رواست که زبانی را که حاصل عمر چندین نسل از برگزیده ترین فرزندان این ملت است، به بوته فراموشی سپرده و آن را به متاع ارزان (زبان جعلی) این جریان بفروشد؟! یقیناً که نسل حاضر این دستاورد بزرگ فرهنگی را با جان و دل حراست می کند و خواهد کرد. [17]

بنابر این درباره زبان آذربایجان باید گفت حال این زبان را چه آذری بنامند ، چه آذربایجانی و چه ترکی آذربایجانی و یا ترکی چندان تفاوتی در اصل مساله (که این زبان متعلق به ملت آذربایجان است) نمی کند چرا که تک تک اینها در طول تاریخ مکرر بکار رفته است. پروفیسور حسین محمد زاده صدیق در مقاله «آذر و آذری» درباره استعمال این لفظ می نویسد : « اصطلاح «آذری» را کسروی و همپالکی‌های او جعل نکردند، بلکه آن را به نفع ترکی‌ستیزان مصادره کردند. این اصطلاح قرن‌ها پیش از ظهور نامیمون آن‌ها وجود داشت و به کار می‌رفت و در معانی گوناگون کاربرد داشت ... » [18] اما باید توجه داشت اطلاق عنوان «ترکی آذربایجانی» به این زبان تعریفی معیار ، جامع و مانع از موقعیت این زبان به دست می دهد که دیگر عناوین ما را از این امکان محروم می کند. یعنی قید ترکی نشانگر آن است که این زبان به گروه زبان های ترکی منسوب است و قید آذربایجانی آن را به جغرافیای سرزمین آذربایجان محدود می کند.

یادداشت ها و ارجاعات :

- [1] - یعقوبی ، احمد بن ابی یعقوب : 1422 ، البلدان ، بیروت ، دارالکتب العلمیه ، ص 80
- [2] - یاقوت حموی : 1995 ، معجم البلدان ، بیروت ، دار صادر ، ج 1 : ص 128
- [3] - ابن العدیم ، کمال الدین عمر بن احمد : [بی تا] ، بغیة الطلب و تاریخ حلب ، بیروت ، دارالفکر ، صص 87 و 873
- [4] - محمد زاده صدیق ، حسین : 1389 ، فرضیه زبان آذری و کسروی ، تهران ، تکدرخت ، ص 20
- [5] - کسروی ، احمد : 1378 ، زبان پاک (آذری یا زبان باستان آذربایجان) ، تهران ، فردوس ، صص مختلف
- [6] - محمد زاده صدیق ، حسین : 1386 ، قارا مجموعه شیخ صفی الدین اردبیلی ، تبریز ، صص : 51-58
- [7] - محمد زاده صدیق ، حسین : 1389 ، فرضیه زبان آذری و کسروی ، تهران ، تکدرخت ، ص 20
- 8- رئیس نیا ، رحیم : 1368 ، آذربایجان در سیر تاریخ ایران ، ج 2 ، تبریز ، نیا ، ص 869
- [9] - در متن مقاله به جزئیات این مساله و مطالعات پروفیسور زهتابی بر روی این زبانها اشاره نشده است. جهت مطالعه جزئیات بیشتر رجوع شود به : زهتابی ، محمد تقی : 1378 ، ایران تورکلرینین اسکی تاریخی ، ج 1 و 2 ، تبریز.
- [10] - کتاب التیجان فی ملوک حمیر : ص 40 ، به نقل از رئیس نیا ، آذربایجان در سیر تاریخ ایران ، 1368 ، ج 2 : 902-900 .
- [11] - طبری ، محمد بن جریر : 1375 ، تاریخ طبری ، ترجمه ابوالقاسم پاینده ، تهران ، اساطیر ، ج 1 : 293.
- [12] - همدانی ، محمد بن محمود : 1375 ، عجایب نامه (عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات) ، ویرایش جعفر مدرس صادقی ، تهران ، مرکز ، ص 350.
- [13] - رضا ، انار : 1380 ، دده قورقود دونیاسی(دنیای دده قورقود) ، برگردان[از الفبای لاتین به الفبای عربی] الهوردی محمدی ، تبریز ، اختر ، صص 30-32
- 14 - تاریخ ادبیات آذربایجان ، محمد رضا کریمی باغبان ، جلد 1 و 2 ، زنجان ، موسسه یکتا رصد زنجان ، صص مختلف
- [15] - نوایی ، امیر علیشیر : محاکمه اللغتین ، تصحیح حسین محمدزاده صدیق ، تبریز ، ص 57
- 16 - چند پاراگراف اخیر بر گرفته از «بخش جغرافیای تلیخی - زبانی» رساله دانشجویی مقطع فوق لیسانس نگارنده تحت عنوان «جغرافیای تاریخی آذربایجان» می باشد که بخش مذکور به همت اساتید راسیست دانشگاه به هیچ وقت مجوز دفاع به آن داده نشد و از پایاننامه حذف گردید. نگارنده پیشتر در نوشته ای تحت عنوان «یادداشتی در پیرامون رفتارندوم و حق تعیین سرنوشت در آذربایجان جنوبی» از این مطالب استفاده کرده بود.
- 17- جریان به شدت عثمانی ستای و ترکیه پرست است و در مقابل به شدت با روح آذربایجانی بودن به بهانه غیر ترکی یا ضد ترکی بودن هر چیزی دشمنی می ورزد. از منظر این جریان گویا آذربایجان گذشته بدون عثمانی و آذربایجان کنونی بدون ترکیه محلی از اعراب ندارد. و این ترکهای عثمانی بوده اند که به آذربایجان معنا داده اند. لابد پیش از ظهور دولت عثمانی شاید اصلا آذربایجانی وجود نداشته است و اگر هم وجود داشته به قدر کافی ترک نبوده است. درحالیکه دست کم از 16 قرن پیش از تشکیل دولت عثمانی نام آذربایجان بر روی این سرزمین قرار داشت و همواره دولت های مقتدری بر آن حکومت می کرده اند که حتی دایره قدرتشان تا آناتولی هم کشیده می شد و بر تحولات این سرزمین تاثیر گذار بوده اند. حال باید از گردانندگان این جریان پرسید که چطور امکان دارد که ترکی آناتولی که سابقه اش به گرد پای ترکی آذربایجان هم

نمی رسد اکنون این چنین بر ترکی آذربایجانی برتری یافته است. چطور امکان دارد زبانی که تا 90 سال پیش 60 در صدش را کلمات عربی و فارسی تشکیل می داده و بیشتر واژگانش بعد از ظهور آتا ترک به یکباره و در طی 80-90 سال اخیر ساخته شده ، اکنون باید در تولد زبان جدید ترکی در ایران (زبان جعلی این جریان) نقش مادر را ایفا کند؟! در حالیکه زبان ترکی آذربایجانی این روال دگرذیبی و پلایش کردن کلمات بیگانه را از قرن 18 م به بعد و به صورت طبیعی طی کرده است. لذا چون این زبان در آذربایجان شمالی حدود 170 سال تحت سلطه زبان روسی و در آذربایجان جنوبی حدود 90 سال تحت سلطه زبان فارسی قرار گرفته ، قدری کلمات روسی ، فارسی و عربی را پذیرفته است ، که پلایش کردن آنها هم وظیفه فرهنگستان / آکادمی زبان ترکی آذربایجانی در آینده است ، نه وظیفه جریان مذکور و یا شخص و یا اشخاصی که به واردات بی رویه و خود سر کلمات ترکی آناتولی به زبان ترکی آذربایجانی مشغول اند و ضربات جبران ناپذیر بر پیکر زبان ترکی آذربایجانی وارد می کنند.

جریان با اتهام واهی ترک پرست و ترک گرا نبودن شخصیت های ملی آذربایجان از جمله ستارخان ، خیابانی ، پیشه وری و ... سعی در مخدوش کردن سیمای درخشان این قهرمانان ملت آذربایجان دارد. جریان فوق الذکر از یک طرف به شدت با حق تعیین سرنوشت ملت آذربایجان و اشکال آن یعنی فدرالیسم و استقلال مخالفت کرده و حتی اشخاص منسوب به این جریان گاه ها فعالین آذربایجانی را به این دلیل نصیحت می کنند که چرا در راه حق تعیین سرنوشت ملت آذربایجان مبارزه کرده و هزینه هایی همچون حبس و ... را متحمل می شوند. اینها همچنین می خواهند چنین القا کنند که مساله ستم ملی ترکها دشمنی بین دو خلق آذربایجان و فارس است نه اینکه در یک طرف توده های مظلوم آذربایجان و در طرف دیگر نخبگان راسیسم فارس قرار دارند. یعنی ملت فارس باعث و بانی ستم ملی ملت آذربایجان است. یعنی کاملا از منظر تفکرات راسیستی به این مساله می نگرند.

[18] - <http://www.iranglobal.info/node/18215>

30 سرطان (تیر) 2013/1392 July 21,
آذربایجان جنوبی

منبع :

<http://historyaz.blogfa.com/post-47.aspx>